فهرست

[موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره 2](#_Toc190696658)

[پیشگفتار 2](#_Toc190696659)

[آیه الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ 2](#_Toc190696660)

[احتمالات در واژه الذین 2](#_Toc190696661)

[احتمال اول 2](#_Toc190696662)

[احتمال دوم 2](#_Toc190696663)

[احتمال سوم 2](#_Toc190696664)

[بررسی واژه یؤمنون 3](#_Toc190696665)

[اصطلاح ایمان در لسان متشرعه 4](#_Toc190696666)

[خلاصه مطلب 4](#_Toc190696667)

[حقیقت ایمان در کلام 4](#_Toc190696668)

[سؤالات در مبحث اصلی باب ایمان 5](#_Toc190696669)

[سؤال اول 5](#_Toc190696670)

[سؤال دوم 5](#_Toc190696671)

[سؤال سوم 6](#_Toc190696672)

[بحث فلسفی 7](#_Toc190696673)

[مقدمه 7](#_Toc190696674)

[ایمان در الهیات غربی 8](#_Toc190696675)

# موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره

# پیشگفتار

در نخستین آیه شریفه بعد از حرف مقطع، نکاتی بود هم با نگاه مدلول‌یابی و استظهار از مفاد اولیه و هم با یک نگاه ثانوی مسائلی مطرح شد.

در باب تقوا یک باب کلی لغت‌شناسی مطرح شد که ملاحظه کردید.

مباحث دیگری هم در باب تقوا وجود دارد که به تدریج و هر از چندگاهی که به واژه تقوا برسیم تکمیل خواهیم کرد.

# آیه الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ

این اولین وصفی است که برای متقین در اینجا ذکر شده است و واژه‌های کلیدی در این آیه عبارت است از ایمان و غیب که این دو محل بحث باید قرار گیرد.

قبل از آن اولین مبحثی که در این آیه به عنوان مقدمه مطرح می‌شود الذین است که نکات مربوط به آن نکات معمولی و متعارف و عادی است که سریع از آن عبور می‌کنیم.

این از موصولات است و مسائل ادبی را مستحضر هستید، از نظر صرفی لازم نیست اینجا بحثی انجام بشود اما از نظر نحوی الذین در اینجا چند احتمال در مجمع‌البیان و کتب تفسیری بیان شده است.

# احتمالات در واژه الذین

## احتمال اول

احتمال ظاهر و واضح و متبادر اول همان وصفیت است که الذین وصف برای متقین است اما یک احتمالات دیگری هم اینجا مطرح شده است که طبعاً ظهور اولیه نیست. پس احتمال اول این است که الذین صفت برای متقین است.

## احتمال دوم

این است که مفعول برای أعنی محذوف باشد. الذین یعنی اعنی الذین.

## احتمال سوم

که ابعد است این است که مبتدا باشد و خبر آن **﴿أُولَٰئِکَ عَلَیٰ هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ﴾** باشد، **﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ﴾** صفاتی که ذکر شده است، خبر این الذین، **﴿أُولَٰئِکَ عَلَیٰ هُدًی﴾** باشد.

از این روست که الذین اینجا هم می‌تواند وصف یا احیاناً بدل باشد و در موضع جر باشد.

می‌تواند مفعول به فعل محذوف باشد و در موضع نصب باشد

می‌تواند مبتدایی باشد که خبر آن أُولَٰئِکَ است و در موضع رفع باشد.

ولی ظاهر اولیه همان احتمال اول است که **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** وصفش این است که **﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾**

این چیزی است که هم ابتدا متبادر به ذهن است و غالباً هم همین را ترجیح می‌دهند و اوفق با قواعد ادبی است، برای اینکه احتمال اینکه مفعول به برای فعل محذوف است، اصل‌ عدم حذف است، اصالة العدم الحذف می‌گوید احتمال دوم درست نیست و البته احتمال اینکه آن مبتدا باشد و آن خبر باشد شاید خیلی جنبه ادبی که یک قاعده‌ای باشد که آن را نفی بکند، نیست ولی در عین حال ظهور احتمال اول است.

# بررسی واژه یؤمنون

بحث دوم و اساسی در این آیه؛ یُؤْمِنُونَ است که نخستین وصفی که برای متقین در اینجا بیان شده است ایمان به غیب است که در برداشت و تفسیر اولیه و ظاهر همین است که کسانی که تصدیق می‌کنند، اعتقاد دارند، التزام دارند، به غیب، به غیب هم می‌گوییم که باء چند احتمال دارد، ظاهر اولیه این است که همان‌طور که گفته است یومنون بالله، اینجا گفته شده است، **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** اینجا غیب عنوانی شده است که ناظر به خدا و معاد است و ایمان به خدا و معاد و امثال اینها دارد، این ظهور اولیه است.

اما در باب ایمان سخن این است که ایمان از نظر لغوی واضح است، از أمن می‌آید که تقریباً معنای واضحی دارد و آمن هم که از أمن اتخاذ می‌شود و اشتقاق پیدا می‌کند یعنی امنیت دادن.

منتهی در لغت آمن به معنای تصدیق به کار رفته است.

پس بنابراین ایمان از ماده أمن است که أمن همان آرامش و دور بودن از خوف و نگرانی است، مقابل خوف و نگرانی است و آمن متعدی آن می‌شود به باب افعال می‌رود و دو معنا پیدا می‌کند؛

۱- آمنَ؛ یعنی امان داد به کسی که در قرآن هم به کار رفته است. گاهی یُؤَمِّنُه و گاهی یُؤمِنُه که معنای اول مستقیم متعدی می‌شود و تعدی به باء ندارد که یُؤمِنُه یا یُؤَمِّنُه یعنی امنیت به او می‌دهد که بدون باء و امثال اینها متعدی می‌شود، متعدی بنفسه است.

**﴿آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾**، سوره قریش، آیه، این معنای اول است که تعدیه بنفسه دارد. امنیت به آن‌ها می‌دهد.

۲- معنای دوم باب افعال از أمن یعنی ایمان که با باء متعدی می‌شود در همه لغت‌ها آورده‌اند یعنی التصدیق، آمن بشئٍ یعنی صدّقه، یؤمن بشئ یعنی یُصدّقه که این را باید بحث بکنیم. این بحث اولیه ایمان است.

# اصطلاح ایمان در لسان متشرعه

در اصطلاح البته ایمان مصطلحات متعددی در شرع دارد که بعضی شاید تداول زیادی داشته باشد و بعضی کمتر ولی این پنج شش اصطلاح به طور خاص برای ایمان در متشرعه و لسان شرع وجود دارد؛ اینها را به ترتیب عرض می‌کنم شاید بعضی تصور و برداشتی باشد که ما داریم ولی بعضی واقعاً جریان دارد.

۱- اینکه بگوییم ایمان همان تصدیق و اعتقاد به اصل دین است، الان هم استفاده می‌شود می‌گویند جبهه مؤمنان و ملحدان که اینجا مؤمن یعنی کسی که امر قدسی را قبول دارد، حقایق ماوراء این عالم را قبول دارد، این یک معنای مصطلح می‌تواند به شمار آید. مؤمن بغیب.

۲- ایمان در فضای شریعت اسلام باشد، ایمان به معنای اعتقاد و التزام به خدا است، مومن یعنی کسی که خدا را قبول دارد.

۳- گاهی از این اوسع می‌شود ایمان یعنی ایمان به معتقدات که اعم از خدا و معاد است.

۴- گاهی ایمان به معنای ما انزل الله است که در ادامه آیه ما انزل الله هست که شمول بیشتری دارد.

۵- ایمان به معنای خاص شیعه است، معتقد به ولایت ائمه است این در روایات هست و در مصطلحات فقهی خیلی به کار می‌رود. مؤمن مقابل مسلم به معنای کسی که معتقد و مصدق همه آن حقایق دین است افزون بر آن ولایت ائمه هدی را می‌پذیرد.

تا اینجا همه این اصطلاحات به معنای اعتقاد به عنوان یک امر قلبی است و متعلق آن هم معتقدات پایه و اصول است و احیاناً دایره وسیعی‌تری هم پیدا می‌کند.

اصطلاحات دیگری هم دارد که ایمان علاوه بر التزام قلبی شامل التزامات عملی هم باشد. آن التزامات عملی هم درجات دارد، التزام به واجبات و محرمات، یا التزام به مستحبات و مکروهات. به این معانی به کار رفته است، یا در آیات یا در روایات یا لااقل در لسان متشرعه و احیاناً در لسان فقها و علما. این مجموعه کاربست و کاراستعمال در ایمان وجود دارد.

# خلاصه مطلب

پس در بحث دوم در این آیه گفتیم ایمان در لغت از ماده امن است مقابل خوف و نگرانی و وقتی به باب افعال می‌آید تعدیه به نفس آن به معنای امنیت بخشیدن است و تعدیه با باء به معنای تصدیق است.

در اصطلاح هم حدود هشت نوع استعمال وجود دارد یا به معنای حقیقی یا به نحو مجازی یا حقیقت شرعیه یا حقیقت متشرعه با تعابیر و تفسیرها مختلفی که راجع به این استعمال می‌توان مطرح کرد.

# حقیقت ایمان در کلام

در کلام بحث‌های بسیار گسترده‌ای در باب حقیقت ایمان مطرح شده است و سؤالات جدی آنجا وجود دارد در باب حقیقت و ماهیت و تعریف ایمان، تقریباً در همه مذاهب اسلامی این مسئله مطرح است.

تعریف حقیقت ایمان با مسائل زیادی از مباحث هم اعتقادی هم اجتماعی و هم سیاسی گره خورده است تا آنجا که ایمان در نگاه خوارج یعنی التزام قلبی و عملی به همه شریعت و این را هم اسلام می‌گیرند، ایمان را با اسلام یکی می‌گیرند با تفاوت مختصری و کسی که از التزام به بعضی از تکالیف بیرون برود محکوم به کفر می‌شود، یعنی تا اینجا پیش آمده‌اند.

بنابر این تعریف ایمان و حقیقت در کلام، محل مناقشات فراوانی قرار گرفته است تا آنجا که در بعضی از دیدگاه‌ها تعریف ایمان مساوق اسلام گرفته شده است و دایره هم آن‌قدر وسیع است که به آن نگاه خوارج می‌رسد که اگر یک چیز معمولی از احکام را کسی انکار بکند و حتی انکار نکند بلکه عمل نکند محکوم به کفر می‌شود. این اوج افراط است، لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را معاذ الله به کفر متهم می‌کردند به دلیل اینکه تن به آن صلح داد. این یک تفسیر از بحث ایمان بود.

بنابراین آن بحث لغوی و بحث اصطلاحی چیزهای عادی است اما آن بحث اصلی آن است که حقیقت ایمان چیست؟

# سؤالات در مبحث اصلی باب ایمان

و در اینجا چند سؤال مطرح است.

## سؤال اول

آیا ایمان امر قلبی و جوانحی است یا امر جوارحی و ظاهری است؟ که اینجا طبعاً چند احتمال مطرح است.

۱- اینکه ایمان فقط امر قلبی است. آن امور جوارحی ناشی از ایمان است در حقیقت ایمان قرار ندارد.

۲- اینکه ایمان امر جوارحی است و آن امر جوانحی علت است و پایه است و الا حقیقت ایمان همان اعمال و سلوک است که بعضی این را گفته‌اند ولی این کم است. در کتاب‌های کلامی و تفسیری نسبت داده‌اند به گروه‌ها و طوایفی از مسلمانان که می‌گویند ایمان همان اقدامات عملی است.

آن مباحث ذهنی و درونی و باطنی مقدمات آن است، کما اینکه نظر اول می‌گفت ایمان فعل جوانحی است و امور جوانحی و ظواهر و معالیل آن است.

۳- جمع این دو می‌باشد که می‌گوید قلبی و جوارحی باهم حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهند.

این سه نظری است که در تاریخ هم سابقه دارد، از نظر قلبی و جوانحی بودن یا جوارحی بودن یا جمع این دو. تقریرهای متعدد دیگری هم اینجا وجود دارد که لازم نیست به آن بپردازیم.

## سؤال دوم

این است که اگر اعمال جوارحی را در آن دخالت دهیم چه اعمال جوارحی و ظاهری دخیل در حقیقت ایمانی است؟ امر لسانی است یا عملی است؟ جوارحی اعم از لسان و اقرار و اعتراف به زبان یا اجرای آن احکام شرع در رفتارها است غیر لسانی است؟

اینجا هم نظرات متفاوت است بعضی گفته‌اند که وقتی می‌گوییم جوارحی یعنی اقرار و اعتراف به زبان است، می‌گویند منافق هم مؤمن است تصریح کرده‌اند و بعضی می‌گویند مقصود از جوارحی اعمال غیر لسانی است که در رفتارها تجلی پیدا می‌کند.

شبیه آن دو سه نظریه هم اینجا مطرح است که آن‌ها که می‌گویند اعمال جوارحی حقیقت ایمان است یا جزء حقیقت ایمان است، این جوارحی را بعضی می‌گویند لسانی است و بعضی می‌گویند غیر لسانی است، بعضی هر دو را می‌گویند. تمام حقیقت باشد یا جزء حقیقت باشد.

## سؤال سوم

این است که جوانحی به چه معناست؟ اینکه گفته می‌شود جوانحی دخیل در حقیقت ایمان است یا تمام حقیقت ایمان امر درونی است، کدام امر درونی تمام حقیقت ایمان است و یا جزء حقیقت ایمان است؟ بنا بر آن مشرب‌ها.

آیا علم است؟ حکم است؟ التزام است؟ یا چیز دیگری در این فرایند‌های درونی است که حقیقت ایمان را شکل می‌دهد.

این سه سؤال است که مقابل هر کدام انظاری شکل گرفته است؛ در این سؤال سوم هم بعضی می‌گویند علم است، بعضی می‌گویند حکم است و بعضی چیزهای دیگری می‌گویند که راجع به این بحث خواهیم کرد.

لااقل در اینجا سه بحث اساسی وجود دارد، در حقیقت ایمان به عنوان یک مبحث مهم کلامی و محل آن همه اختلافات و شکل‌گیری مکاتب گوناگون کلامی که ایمانی که این همه بر آن در قرآن تأکید شده است و آن همه آثار و برکات دارد، چیست؟

این سه سؤال این است که؛

۱- جوارحی است یا جوانحی؟ حداقل سه نظریه کلان وجود دارد.

۲- مقصود از بخش جوارحی چیست؟ لسان است یا غیر لسان است؟

۳- قسمت جوانحی، علم است؟ معرفت است، حکم است؟ اعتقاد است؟ التزام است؟ چیست؟ آن پدیده درونی که می‌گوییم دخالت در حقیقت ایمان به تمام یا به نحو جزئیت دارد، چیست؟

این سه سؤال مکاتبی را پدید آورده است که اینها را ترکیب کنید شاید بیست نظریه برسد که کتاب‌های کلامی مثلاً شرح مواقف، مقاصد، تا شرح تجرید و گوهر مراد تا کتب تفسیری، مجمع‌البیان، بخشی از اینها را آورده است، یا تفسیر فخر رازی را در این آیه ملاحظه کنید چند مطلب مهم را آورده است. مرحوم علامه هم همین‌طور، در تسنیم به این بحث‌ها پرداخته نشده است.

اینها سؤالات اساسی است، غیر از بحث پایه لغوی و آن اصطلاحاتی که بیان کردیم. اگر وارد حقیقت ایمان بخواهیم بشویم و سؤال بکنیم اینها سؤالات اساسی است و پاسخ به اینها به اشکال مختلف داده شده است و ترکیب اینها شاید به بیش از بیست نظریه برسد.

# بحث فلسفی

## مقدمه

قبل از اینکه به لغت و تطبیق آن بر اینجا و تعریف لغوی بپردازیم، یک مبحثی فلسفی را باید به آن توجه کرد به خصوص ناظر به سؤال سوم ولی خارج از مدار اینکه بگوییم دلیل این چیست و جواب آن چیست و لغت چه معنا دارد؟ قبل از اینها ببینیم از یک منظر عقلی و فلسفی ما در برابر اموری که به آن‌ها تعلق خاطری پیدا می‌کنیم و ارتباطی برقرار می‌کنیم از امور عادی و غیرعادی، چه احوالی در درون ما اتفاق می‌افتد تا بعد برسیم به اینکه رفتار بر اساس آن‌ها چه احوالی اتفاق می‌افتد، یعنی وقتی عالم درون ما تعلق می‌گیرد به یک امری، مثلاً به یک شخص، ما نسبت به یک شخص یا خدا که فوق همه است یا پیامبر یا حتی یک شخص معمولی یا یک فکر و مکتبی، ارتباط ما با آن در عالم درون چه احوالی دارد؟

اینجا تعلق ما به دیگری یا یک نظریه‌ای یا یک چیزی در جهان بیرون ما که این تعلق امر ذات اضافه است، این ارتباط که با بیرون برقرار می‌شود، در مقوله کیفیات نفسانیه می‌آید، یک شاخه آن تعلق فکری معرفتی است که آدم شناختی به آن پیدا می‌کند یک امر ذات اضافه‌ای است که به امری خارج آن تعلق می‌گیرد که پایه این شناخت تصور است بعد مبدل به تصدیق می‌شود. شناخت اولیه همان شناخت تصوری است، بعد مبدل به تصدیق می‌شود یعنی احکامی دارد و آن را موصوف به این می‌کند یعنی خدا واحد است، پیغمبر عادل است، فلان مکتب حق است، این شناختی که از انسان به دیگری تعلق می‌گیرد.

این یک مقوله است که از مقوله علم است یعنی آگاهی‌ها و شناخت‌هایی که انسان به ماوراء و بیرون خود پیدا می‌کند. این یک مسئله است.

غیر از این انواع احوال و کیفیات نفسانیه هم وجود دارد مثلاً حب و بغض که آن را دوست می‌دارد یا دوست نمی‌دارد، ای علاقه دارد یا علاقه ندارد و غیر از این انواع حالات و کیفیات نفسانیه انسان که به دیگری تعلق می‌گیرد و یک متعلقی غیر از خود پیدا می‌کند البته متعلق این احوال گاهی خود شخص هم می‌شود، به خود معرفت پیدا می‌کند تصور دارد، تصدیق دارد یا حب دارد یا از جهتی نفرت دارد و احوال مختلفی از این قبیل به خود هم تعلق می‌گیرد ولی نسبت به بیرون عرض می‌کنیم که این احوال وجود دارد که به انواعی تقسیم می‌شود از انواع معرفتی و شناختی تا جهات گرایشی و کیفیات نفسانیه غیرعلمی که به دیگری تعلق می‌گیرد.

وقتی که ما با این مقدمه بیاییم و ارتباط درونی خودمان را با بیرون محاسبه بکنیم، یک سؤال اساسی که در اینجا وجود دارد این است که علم و معرفتی که انسان به دیگری پیدا می‌کند، این یک امر است؟ و یک امر دیگری وجود دارد در درون به عنوان سرسپردگی و تسلیم دلی و التزام قلبی؟

سؤال اساسی در اینجا این است که وقتی که معرفت پیدا می‌کنیم به خوبی‌های دیگران، به عظمت او، به علم او، به قدرت او، به عدالت او، به محاسن او، این علم این معرفت به خوبی‌های دیگری که از مقوله علم است، این یک چیزی است و دنبال آن یک چیز دیگری است که عبارت است از دلدادگی و خضوع، گرایش و تمایل و التزام قلبی، نه عملی که این یک مقوله دیگری است که این هم درجاتی دارد، (درجات ایمان بحث مفصلی است که ایمان حقیقت یک درجه‌ای است یا اینکه درجات دارد؟) این مترتب بر اولی است یا عین اولی است؟

این یک سؤال اساسی است که ما وقتی مواجه با دیگری یا چیز دیگر می‌شویم و علم به آن تعلق می‌گیرد و علم و معرفت به خوبی‌ها تعلق می‌گیرد، محاسن است، فضائل است، کمالات است، در این فضا، در درون ما یک پدیده محقق می‌شود که همان شناخت و معرفت است؟ یا اینکه دنبال آن چیز دیگری پیدا می‌شود و آن دلدادگی است، خضوع است، سرسپردگی هم که می‌گوییم، سرسپردگی قلبی است و دل‌بستگی، شیدایی اولیه، یک چیزی قبل از حب است، کمی ظریف‌تر از آن است، می‌خواهیم ببینیم ایمان کدام یک از اینها است؟

آدم وقتی با یک فکر، یا شخص یا فرد ممتاز، برجسته، دارای خوبی‌هایی از نظر خود او مواجه می‌شود ابتدا تصور می‌کند، بعد تصدیق می‌کند، تصدیق به معنای علمی، شناخت و معرفت پیدا می‌کند که این علم دارد و کمال دارد، این شناخت است و دنبال این شناخت یک احوال و کیفیات نفسانیه‌ای غیر از شناخت پیدا می‌شود که دلدادگی است، سرسپردگی درونی است، خضوع و خشوع است، دنبال آن احتمالاً حب می‌آید، حب احتمالاً بعد از آن است، یعنی اینکه مقابل او یک انفعال پیدا می‌کند، درون را که می‌نگریم، چیزی غیر از علم است، شبیه این چند جای دیگر سابق بحث می‌کردیم که احوال درونی خیلی جای دقت دارد که فرایند‌هایی که در درون شکل می‌گیرد تفکیک بشود.

اگر این را پذیرفتیم که ظاهر **﴿وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾**[[1]](#footnote-1) همین است، البته تفسیرهای دیگری هم برای این شده است، ولی معنایش این است که انسان به چیزهایی یقین دارد، ولی تسلیم آن نمی‌شود، قلب با آن آرام نمی‌شود، گاهی هست که طرف دیگر این قدر قوی نیست ولی دل به آن می‌دهد.

# ایمان در الهیات غربی

در الهیات متأخر غربی این برجسته شده است که می‌گویند ایمان همان دلدادگی است، ولو دلدادگی که مبنایی هم ندارد، مسیحیت یک نگاه قوی و یکی از مکاتب مهم در ایمان به مسیحیت و تفسیر ایمان در مسیحیت این شده است که می‌گوید ایمان متوقف بر علم و معرفت نیست، ممکن است انسان ممکن است چیزی را قبول هم نداشته باشد، ولی می‌گوید احتمال می‌دهم این‌جوری باشد، ولی بنا بر این است که پای این کار بایستم، دل به آن داده است و در عمل پای آن می‌ایستد، درحالی‌که معرفت و یقین و برهان ندارد، این ایمان غیر برهانی می‌شود. پایه آن علم نیست، استدلال نیست.

از این بالاتر بعضی در الهیات مسیحیت می‌گویند ایمان این است، ایمان وقتی است که انسان قماری می‌کند، برد و باختی می‌کند، شناختی ندارد که پای آن محکم باشد، لذا باب ایمان را از باب علم جدا کرده‌اند، باب ایمان را به این معنا از باب علم جدا کرده‌اند، می‌گویند اتفاقاً جایی که ریاضیات خوانده‌ای به چیزهایی پی بردید، فیزیک و شیمی می‌خوانید، می‌گوید اتم وجود دارد و در درون اتم این ذرات وجود دارد، اینها را می‌فهمید ولی به اینها ایمان ندارید، ایمان جایی است که پایه‌های معرفتی آن لغزان است، قوی نیست، آن ایمان است.

می‌گوید حقیقت ایمان جایی است که استدلال قوی ندارد، اصلاً استدلال ندارد ولی دل او می‌پسندد و به آن دل می‌دهد و درحالی‌که اصلاً پایه ندارد.

در غرب این خیلی وسیع شده است، بعضی می‌گویند ایمان باید جدای از معرفت و علم و استدلال باشد، خود این البته طیف دارد، بعضی می‌گویند جدای از استدلال باشد، یعنی معرفت من‌درآوردی و دل‌بخواهی آمده است، مقلدانه،

ولی بعضی می‌گویند اعتقاد و معرفت و علم اصلاً نباید باشد. حداکثر احتمال می‌دهد ولی می‌گوید باید پای این احتمال بایستم، مثل بعضی از افراد لات منش، می‌گوید باید پای این آقا بایستم می‌خواهد خوب باشد یا بد باشد.

ایمان این است که دل بدهد و سرسپردگی داشته باشد و بنیاد معرفتی و استدلالی نداشته باشد. بعد از اینکه پایه‌های معرفت را شناخت و استدلالات عقلی و براهین وجود خدا را سست کردند، بعد دیدند که نمی‌شود شخص مسیحی باشد ولی مؤمن نباشد، گیر کردند. راهی که پیدا کردند این است که گفتند ایمان درست و بالا این است که انسان به‌گونه‌ای قمار و خطر کند.

راه دل جدای از راه عقل است، این دلدادگی اصل ایمان است ولو عقل و علم همراه آن نباشد.

پس معلوم شد در درون ما علم و معرفت یک مقوله است و آن دلدادگی و تأثر و انفعال مقابل جحد و انکار چیزی است و البته دنبال اینها حب و چیزهای دیگر می‌آید.

اصل مسئله این است که در فرایند درونی سیری هست و نکته کلیدی است که بعید نیست که چیزی در دورن ما وجود دارد که غیر از علم است و حتی غیر از حب به آن معنا هست، چیزی وجود دارد غیر از علم که عبارت است از التزام قلبی، وفاداری قلبی، سر سپردن، یک گرایش مثبتی که به شئ تعلق می‌گیرد.

سؤال این است که در حقیقت ایمان؛

آیا ایمان همان علم و معرفت است؟ که خیلی این را گفته‌اند.

یا ایمان چیزی از غیر از علم و معرفت است؟ کاری به لفظ نداریم، می‌خواهیم ببینیم در درون انسان چیزی غیر از آن هست یا خیر؟ حتماً هست، برای اینکه خوب تثبیت بکنیم گفتیم که آن چیز گاهی در حدی است که آن امر غیر علم و معرفت و غیر از آن احوال متأخره که درجاتی از حب باشد، چیزی است که ممکن است حتی بدون علم و تصدیق و قطع و اطمینان حاصل بشود چنین چیزی وجود دارد.

1. - سوره نمل، آیه ۱۴ [↑](#footnote-ref-1)